



• پنج‌شنبه ۱۳ دی ۱۳۹۷ • شماره ۱۲۲۶

حدیث روز

امام حسن (ع): نشانه برادری، وفاداری در سختی و آسایش بکار الانوار است.

ذکر روز پنج‌شنبه

صد مرتبه «لا اله الا... الملک

الحق المبین»

ذکر روز جمعه

صد مرتبه «اللهم صل علی

محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

خدا به زور نمی دهد

آیت... فاطمی نیامی فرمایند:

بعضی ها حرف عوامانه می زنند می گویند نباید چیزی را به زور از خدا گرفت. از این بی معنی تر نمی شود گفت. خدا که چیزی را به زور نمی دهد. آن چیز را هم که نباید بدهد، نمی دهد. به و قتش هم می دهد.

عصر ایران

ضرب المثل ملل

مقایسه ضرب المثل های فرانسوی با فارسی

• دودی بدون آتش نیست (تا نباشد چیزی کی مردم نگویند چیزها)
• کسی که زمین دارد، جنگ دارد (هر که بامش بیش برفش بیشتر)
• پیر؛ (مثل جاده (بسیار قدیمی)
• درست کردن جاده اش (موفق شدن)
• از جاده خود رد شو (برو پی کارت)
• در دریاچه بودن (کار خراب شدن)
• «ضرب المثل ها و اصطلاحات متداول زبان فرانسه»

بریده کتاب

بزرگ شویم

بگذار خالسانه قبول کنیم کوچک ایم، تا بتوانیم بزرگ شویم، عوض شویم، رشد کنیم و دیگری شویم. بزرگ، جایی برای تغییر کردن ندارد. وقتی مطروف، درست به اندازه ظرف بشود، دیگر چگونه تغییری در مطروف ممکن می شود جز ریختن بر زمین و تلف شدن؟! بر گرفته از «یک عاشقانه آرام» اثر نادر ابراهیمی

قرار مدار

نترس

سلمان مولایی

من دیوانه نیستم فقط یاد تو که می افتم فضای خانه از بوی ازیانه و خاک باران خورده و اندکی فریاد لبریز می شود...

دنیا به روایت تصویر



ای بی ای| آبشار یخ زده در یک روز سرد زمستان، کشمیر

فتوشعر انتظار



با خانمان

تجرب دو تاهل هر دو شغل اند

زهرافرنیا |طنز پرداز

متاسفانه تجرد شغلیه که هیچ حقوق و مزایایی نداره و توقعات هم ازش بیهوده بالاست. من خودم مجردم. بله باید بگم تجرد شغله. وقتی خاله سوسکه روزها و ماه‌هامی‌ره توی کوچه و بازار برای خودش دنبال شوهر می گرده، شغله دیگه. مثل مامور اداره فلان، سرکشی می کرده بتک‌تک مغازه‌ها...
حتماسو که شدین از این که این قسمت هم به مقوله شوهر و ازدواج و خواستگار مربوطه. چون سابقه نداشته من در این باره بنویسم. اما چه می شه کرد... وقتی از بچگی برای ما داستان خاله سوسکه رو تعریف کردن، توقع دارین توی ستون مون اورانیوم غنی کنیم؟ اونم داستانی که اون قدر بدآموزی داره ولی تا حالا هیچ کس بهش دقت نکرده که چه مسائلی پشت این داستان هست!
داستان از این جاشروع می شه که بابا سوسکه به دخترش میگه: «من دیگه پیر و زمین گیر شدم و نمی تونم از این به بعد خرجت رو بدم. برو شوهر کن» این جا نشون می ده که سراینده داستان می خواسته بگه نه تنها تجرد شغله، بلکه شوهر کردن هم شغله. آهان پس بگو چرا دخترا شوهر می کنن! چون باباهه نمی تونه خرجشون رو بده! بعد تازه با این که کلی خرج مهمونی و جهیزیه می کنن، بازم سود کردن. البته سوالی که پیش میاد اینه که زنان شاغل چرا شوهر می کنن؟ آیا دولت با بانوان دوشغله نمی خوابد ر خور د کنه؟

خلاصه خاله سوسکه می ره همدون، شوکنه بر ر مضون، قلیون بلور بکشه، منت با نکشه. این جا بابای خاله سوسکه می گه: «من منت سرت می دارم؟ بشکنه دستم این همه سال پات زحمت کشیدم. برو با همون دوستای دودیت.» و از غصه این نمک نشناسی تنها دخترش زیر دمپایی جان به جان آفرین تسلیم می کنه. (که این بخش داستان چون تنها بخشیه که بدآموزی نداره، توی اصل داستان نیومده) خاله سوسکه سر راهش به همدون می ره بازار. اصلا هم مشخص نیست بازار چه ربطی به مسیر تهران به همدان داره. (می خواستن به جوری کلیشه خرید کردن خانم‌ها در همه حالت روز ننده نگه دارن. اما کور خوندن. هدف خاله سوسکه از بازار رفتن، خرید نیست!) تا این جاش رو داشته باشید. دفعه بعدی بیشتری می شکافم.

پنجشنبه

پرونده های مجهول

در سن خوزه آمریکا، یک عمارت ویکتوریایی به دلیل داستان مرموزی که درباره ساخت آن وجود دارد، شهرت یافته است. «سارا وینچستر» در سال ۱۸۶۲ با «ویلیام ویرت وینچستر» پسر صاحب کارخانه تولید کننده اسلحه معروف وینچستر ازدواج کرد. اما خوشبختی آن ها چندان دوام نیافت. در سال ۱۸۶۶ مصیبتی ناگهانی زندگی آن ها را دگرگون کرد، وقتی که دخترشان «آنی» به دلیل بیماری مرموزی فوت کرد، سارا دچار افسردگی عمیقی شد و هرگز به طور کامل بهبود نیافت. ۱۵ سال بعد از این اتفاق، شوهرش نیز به دلیل عوارض ناشی از بیماری سل مرد. این زن رنج دیده برای عبور از این دوران سخت، دست به دامان عالم ارواح شد. مدیومی اهل بوستون (کسی که مدعی است با عالم ارواح در تماس است) به عنوان مشاور به خدمت خانم وینچستر درآمد. او به سارا گفت که خانواده و سرنوشت او، توسط ارواح سرخ پوستان بومی آمریکا، سر بازان کشته شده در جنگ داخلی آمریکا و هر کسی که از طریق اسلحه های ساخته شده در کارخانه وینچستر کشته شده، تسخیر شده اند. علت مرگ دختر تازه متولد شده و همسرش ویلیام نیز همین نفرین بوده است. این



گتی ایمیج | افتتاح باغ وحش، ایتالیا

تایخند

• هفت شهر عشق را عطار گشت... حافظ گشت... سعدی گشت... مولانا گشت... فردوسی گشت... ولی ما از جلوی دروازه اش هم رد نشدیم!
• دیگه و قتشه باز نشست‌ه‌ها برن کنار تاپسو و دختر و داماد و برادرزاده و خواهرزاده هاشون جاشون رو بگیرن!
• من تازه امروز فهمیدم روی میز ناهار خوری شام هم میشه خورد.... این چه وضع اسم انتخاب کردن واسه وسایله آخه!
• بزرگ ترین فریبی که توزند گیم خوردم این بودیک بار بهمون گفتن کتاب کمک درسی بخريد، رقتیم خریدیم دیدیم باید اونم بخونیم!

دور دنیا

قهرمان دروغگو

آدیتی سنترال - Gourav Mukhi
تا شش ماه پیش به عنوان جوان ترین بازیکن فوتبال لیگ برتر هند شناخته می شد، اما دروغ او که باعث شده بود به چهره ای قهرمان در کشورش تبدیل شود، بر ملا شد! او که با جعل اسناد خودش را ۱۶ ساله معرفی کرده بود، در واقع ۲۸ سال دارد و درست است که فوتبالیست خوبی است اما مشابه او در لیگ برتر هند کم نیستند. او سال ها به عنوان یک بازیکن استثنایی به دلیل سن کمش، مورد توجه و تشویق قرار گرفته بود که دستش رو شد!

آرایشگر نینجا

یورونیوز - شمشیر ساموایی و زبانه آتش، ابزارهای قرون وسطایی «آلبرتو المدو»، آرایشگر اسپانیایی برای ارائه خدمات به مشتریانی است که در جست وجوی ظاهری جدید و غیرمتعارف هستند. به گفته او سال های خیلی دور، مردم از خنجرهای کوچک برای کوتاهی و آرایش مو استفاده می کردند و او برای این که مطمئن شود، دو طرف موهای مشتریانش به یک اندازه کوتاه شده است، از شمشیر ساموایی استفاده می کند. پروژه بعدی او در آینده برای مشتریان شجاعش، استفاده از لیزرهای دقیق خواهد بود.

شعر طنز

درد دل یک کارمند

چه گویم من، ندارم حس خوبی بنده از کارم

به من هر دم رئیسم زور می گوید و من چون مژم...

غکی (!) تنها به دام او گرفتارم، گرفتارم عزیزانم! حقوق اندک و پاداش من کلا

شود خرج لباس و پتک و آرایش یارم

اضافه کار خود را نیز هر ماهی به صد حسرت

بریزم در حساب بچه علاف و بیکارم

و گوید دخترم: بابا! بده پولی که چون فردا

روم پاساژ «بابک» من برای کوک گیتارم

گهی آید سر کارم، گهی آید در منزل

فراری می شوم هر دم؛ من از دست طلبکارم

گرفتم وام از جایی و پول دستی از دایی

به کل مردم دنیا گمانم من بدهکارم

امیر حسین خوش حال



گاردین | به پرواز درآمدن هزاران بادکنک غیرمضر برای محیط زیست به مناسبت سال نو، برزیل

تفال

درد ما را نیست در مان الغیاث

هجر ما را نیست پایان الغیاث

دین و دل بر ندو و قصد جان کنند

الغیاث از جور خوبان الغیاث

کله چغوکي

آق کمال هوازی می شود

آق کمال | همه کاره و هیچ کاره

عیال هروقت کاراش رو غلتک میفته و حوصله اش سر مره، پيله مکنه به یگ چیزی. یگ بار گیر مده که حیاط ره خوشگل کنم. حالا مو که جرئت ندرُم به حیاط و باغچه خُشمر دست بزُئُم ولی با مسئولیت خودش ور خُزُم یگ روز تعطیل از کله سحر مرُم تو حیاط و باغچه ره بزرگ مکئم، گل زره مرُم جای خرزهره و خرزهره ره مذاژُم تو حوض، جلوی ایوون پلاستیک مکشُم و رنگ چراغ های تو باغچه ره عوض مکئُم. یگ ماه بعد باز حوصله اش سر مره و دوباره باید همه چیز مثل قبل بشه. یا باز گیر مده که جای اتاقاره عوض کنم. حالا هی مگم بابات خوب، ننه ات خوب، مو باای دیسک کمر دست تنهایی چی جور ی ای کله کنده هاره جایه جا کنُم؟ مگه کمکت مکئُم. مو که عمر ابدژُم دست به سیاه و سفید بزنه، مجبورُم خودُم تخت و اشکاف و خیزره ره خر کش کنُم باز تا دو ماه دگه که حوصله اش سر بره و دلشه بزنه و یگه برگردون سر جاشان.

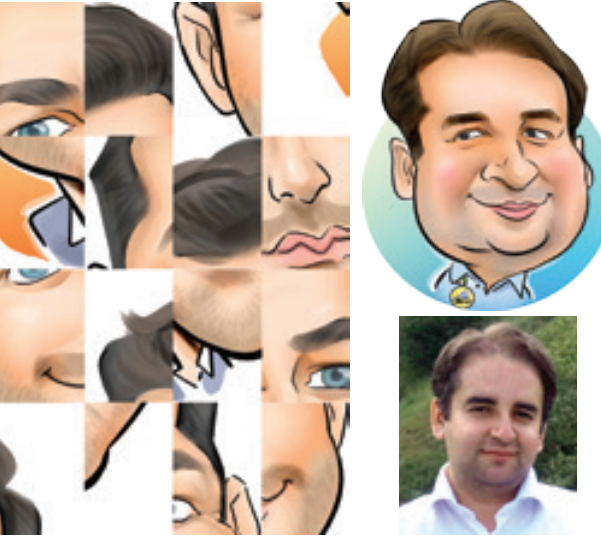
طبق همی فرمول، چند روز پیش پيله کرده بود که باید لاغر بی. ای لاغر رفتن مویگ داستان دنیا له داره، یعنی اگه یگ کار گردان خوش ذوق پیدا بره متنه قشنگ یگ سریال دویست، سیصد قسمتی در بربره، جذاب تر از هر چی سریال کره ای و تر کیه! سر ناهار گفتم: «خیلی جاق شدی ها!» لقمه تو دهنم ماسید! گفتم: «اقلا مذاشتی غدام تموم بره که کو فتم نکنی!» گفتم: «اتفاقا الان گفتم که از همین الان به فکری بکنی، نه که بگی باشه از شنبه و اول ماه و اول سال نوو وقت گل نی!» عاشق ره گذاشتم تو بشقاب و گفتم: «مگی چی کار کنم؟ همی دو لقمه رم نخورُم؟» گفتم: «چی شد با مسعود می رفتی کوه سنگی می دودی؟» گفتم: «توقع داری تو ای هوا برم، سرما هم بخورُم بیفتم ر دلت که از کار و زندگی بیفتم؟» گفتم: «خب برو به جای گرم ورزش کن... فیهمدیم!»

آقا ما ره مگی دل تو دلم نبود که باز چی نقشه ای کشیده. شب سر شام یگ بر گه گذاشت جلوم و گفتم: «ثبت نامت کردم!» رو برگه اسم یگ باشگاه ورزشی ره نوشته بود. گفتم: «چی؟ کشتی با مانعه یا شنای سالنی؟» گفتم: «بانمک! باشگاه بدنسازیه!» انا حالا خوب رفت! گفتم: «همی مونده مو با ای دیسکم هالتر و دمبل بزُئُم... تازه شما همیشه مگفتی از ای هیکل های فیگوری خوشش نمیه، چی شد که ای جور ی شد؟» خندید و گفتم: «فقط هوازی ثبت نامت کردم.» حالا امشب قراره اولین جلسه بزُم هوا بزُئُم، ببینیم چی خوابی برام دیده!

مسابقه این کیه؟

گل از همه رنگ!

سلام. این هفته با یک چهره هنری که این روزها همه جا دیده میشه در خدمتتونیم! بیشتر از این راهنمایی نمی کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو دوشنبه همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می بینید برنده مسابقه پیش، آقای رضا بقالیان ۳۸ ساله از تبریز و دامزشک هستن که عضو کانال زندگی سلامن، دوباره بهشون تبریک میگیم.



ماوشما

راهار، نباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

• ضمن خسته نباشید، خواستار تکرار شماره هایی با محتوای معرفی کتاب های ادبیات داستانی (مانند مطلبی که حدود دو ماه پیش منتشر کردید و به معرفی چند رمان پرداختید) هستم.
• ما و شما: حق با شماست، شاید چون از بس فکر مون درگیر یارانه هاست اشتباه لپی کردیم!